

بازخوانی تحلیلی دیدگاه زیدیه درباره دلالت‌های حدیث معرفت امام

صفدر رجب‌زاده^۱، مجتبی مرادی مکی^۲، محمدعلی وطن دوست^۳

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱۲/۱۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱۲/۲۳)

چکیده

یکی از احادیث مورد اتفاق مذاهب کلامی، حدیث «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» بوده که سفارش خاصی به شناخت امام نموده است؛ به گونه‌ای که این شناخت، زمینه‌ساز اعتقاد و ایمان و در نتیجه عمل و تعهد خواهد بود. در این میان عالمان زیدیه همچون عالمان امامیه حدیث معرفت را با عبارات مختلفی در آثار فقهی، کلامی و تفسیری خود منعکس نموده‌اند و به معتبر بودن آن اذعان کرده‌اند. در مقاله پیش‌رو، تلاش شده است با روش توصیفی - تحلیلی با مراجعه با متون معتبر و متقن، اعتبار این روایت و احادیث مشابه آن نزد زیدیه بررسی شده و پس از آن به بررسی دیدگاه زیدیان در خصوص دلالت حدیث اقدام شود. تحقیق و تفحص در کتب عالمان زیدیه این نتیجه را به دست می‌دهد که از دیدگاه آنان این روایت نتایج مهمی همچون، ضرورت وجود امام در هر زمان، اصالت امامت، وجوب تبعیت از امام و وجوب معرفت امام را به دنبال دارد و عدم شناخت و تبعیتی از چنین امامی مستلزم، مرگ جاهلی است و عذری از متخلف پذیرفته نمی‌شود.

کلید واژه‌ها: حدیث معرفت، زیدیه، وجوب معرفت امام، اصالت امامت، ضرورت وجود امام.

۱. پژوهشگر پژوهشکده بین‌المللی امام رضا (ع)؛ دانش آموخته سطح چهار مدرسه علمیه عالی نواب، مشهد، ایران
(نویسنده مسئول)؛ s.rajabzadeh1370@gmail.com

۲. طلبه سطح چهار مدرسه علمیه عالی نواب؛ دانش آموخته دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران؛
moradimaki1393@gmail.com

۳. استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران؛
ma.vatandoost@um.ac.ir

بیان مسأله

حدیث معرفت «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» از جمله احادیثی است که مذاهب کلامی آن را با عبارات گوناگون نقل نموده‌اند و صدور آن را از پیامبر اکرم ﷺ قطعی قلمداد نموده‌اند. با مراجعه به متون کلامی، تفسیری، حدیثی، رجالی، تاریخی مذاهب کلامی چنین به دست می‌آید که اندیشمندان مذاهب در کتب خود این حدیث را نقل نموده^۱ و برخی از اندیشمندان مذاهب به اتفاقی بودن این حدیث تصریح نموده‌اند؛ به عنوان نمونه شیخ مفید آن را خبر صحیح و مورد تأیید اجماع اهل اثر می‌دانند (مفید، ۱۲/۱) و تفتازانی نیز این حدیث را قطعی دانسته و بر وجوب امامت به آن استناد نموده است. (تفتازانی، ۸۹/۳). مضمون و محتوای مشترک همه آن تعابیر حدیث معرفت، این است که نشناختن امام عصر، مستلزم کفر و مردن به کفر است که سبب جاودانگی در آتش جهنم است؛ از این رو این حدیث می‌تواند یکی از نقاط مشترک میان مذاهب اسلامی، باشد به گونه‌ای که با بحث علمی و به دور از تعصبات فرقه‌ای و تأمل و دقت در محتوای حدیث و پیامدهای آن، می‌توان گام بلندی برای رسیدن به حقیقت برداشت. در این میان زیدیه هم به جهت نقل مسائل مربوط به امامت از جمله؛ ویژگی‌ها و اوصاف امام، شناخت امام و چگونگی تعیین و نصب او، در منابع اعتقادی، تفسیری و فقهی خود با تعابیرهای مختلف به صورت مکرر حدیث معروف «من مات» را نقل نموده‌اند. از دیدگاه آنان، یکی از روایات مهمی که ضرورت امامت را ثابت می‌نماید، حدیث معرفت است به گونه‌ای که در

۱. حدیث «من مات» در منابع امامیه با الفاظ گوناگونی از پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار نقل شده است که به چند نمونه اشاره می‌گردد: عبارت «من مات و لیس له امام مات میتة جاهلیة». (شیخ صدوق، ۱۳۹۵، ۲: ۴۱۳). یا «من مات و هو لایعرف امامه مات میتة جاهلیة». (برقی، ۱۳۷۱، ۱: ۱۵۴). یا «من بات لیلہ لایعرف فیها امامه مات میتة جاهلیة». (نعمانی، ۱۳۹۷: ۱۲۷).

حدیث «من مات در منابع اهل سنت نیز با تعابیر مختلفی از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است: به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌شود: عبارت «من مات و لا طاعة علیه مات میتة جاهلیة» (ابن ابی شیبہ، ۱۴۰۹، ۸: ۳۲۵). یا «من مات بغیر امام مات میتة جاهلیة». (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶، ۴: ۹۶). یا «و من مات و لیس فی عنقه بیعة، مات میتة جاهلیة». (مسلم نیشابوری، ۱۴۸۰، ح ۱۸۵).

تفسیر آن به نحوی که بافاصله‌های زمانی میان امامانشان سازگار باشد، تلاش‌های بسیاری کرده‌اند. آنان با پایبندی به این حدیث، شناخت امام را موجب رستگاری انسان دانسته و کسانی را که امام زمان خویش را نمی‌شناسند، گمراه قلمداد نموده‌اند و شناخت امام را جزء تفکیک‌ناپذیر نجات و رستگاری قرار داده‌اند. بعد از امامیه، پرجمعیت‌ترین فرقه شیعی موجود در جهان اسلام، فرقه زیدیه می‌باشد که نسبت به سایر فرق شیعه، اشتراکات فراوانی در مسائل امامت، با امامیه دارند؛ از این رو جهت تعامل و نزدیکی این دو مذهب به هم، ضروری به نظر می‌رسید دیدگاه آنان پیرامون حدیث معرفت بررسی شود. پرسش اصلی این تحقیق از این قرار است که آیا این حدیث نزد فرقه زیدیه نیز اعتبار دارد؟ در صورت معتبر بودن دیدگاه عالمان زیدی نسبت به مفاد حدیث چیست؟ از این رو تحقیق حاضر به بررسی دیدگاه زیدیه در خصوص اعتبار و دلالت حدیث فوق می‌پردازد تا میزان پایبندی زیدیه به حدیث فوق را نشان دهد.

۱. مقدمه

یکی از فرقه‌های اصیل و پرجمعیت شیعه، زیدیه می‌باشد که بعد از کیسانیه، به‌عنوان فرقه جدید در تاریخ فرق و مذاهب شیعی مطرح گشتند. زیدیه به فرقه‌ای گفته می‌شود که پس از شهادت امام حسین علیه السلام، اعتقاد به امامت امام معینی نداشتند و بر آن بودند که امامت در آن گروه از فرزندان فاطمه (س) استمرار خواهد یافت که دارای شرایط معینی باشد؛ از جمله آنکه علیه ستمگران و ظالمان خروج نماید. این گروه پس از آن که زید بن علی در دوران حکومت هشام بن عبدالملک اموی دست به قیام زد، گرد او جمع شدند و او را امام خود دانستند و زیدیه نام گرفتند. (نوبختی، ۵۳). زید بن علی در سال ۵۷ هجری قمری متولد و در سال ۱۲۲ هجری قمری در قیامی خونین در کوفه بر دستگاه خلاف اموی شورید و به شهادت رسید. پس از آن علویان بسیاری با الهام گرفتن از قیام وی، در سراسر سرزمین‌های اسلامی دست به قیام زده و مکتبی با نام زیدیه شکل گرفت که گروه

قابل توجهی از شیعیان در مراکز عمده جهان اسلام، خود را پیرو آن می‌دانستند. در عصر ما نیز این مذهب در جنوب شبه جزیره عربستان به‌ویژه کشور یمن پیروانی دارد. امروزه دو جریان اصیل در میان زیدیه وجود دارد؛ یکی از آن‌ها، همان خط اصیل زیدیه قاسمیه است که افکار اندیشمندان سابق زیدیه را ترویج می‌نماید که می‌توان از آن با عنوان «زیدیه اهل یتیمی» یاد نمود. و در مقابل جریان دیگری وجود دارد که به‌وسیله عربستان در حال تقویت است که از آن به‌عنوان «زیدیه سلفی» یاد می‌شود (فرمانیان، ۱۲۲). زیدیه اصیل بر این باورند که هر فاطمی نسبی که عالم، زاهد، شجاع و سخی باشد و با شمشیر قیام نماید و مردم را به خود دعوت نماید، امام واجب‌الاطاعه می‌باشد؛ خواه از فرزندان امام حسن باشد یا از اولاد امام حسین علیه السلام. (شهرستانی، ۱۳۷/۱). چنانکه حاکم ابوسعید جشمی (م ۴۹۴) می‌نویسد: «عقیده محوری مذهب زیدیه برتری دادن علی بن ابی‌طالب بر دیگر صحابه و اعتقاد به افضلیت ایشان می‌باشند. آنان پس از حسین علیه السلام، امامت را در دو نسل حسن و حسین منحصر می‌دانند و در نظر آنان استحقاق امامت با دعوت و فضل خواهد بود نه با وراثت». (احمد بن یحیی، ۸۹). زیدیه پس از سه امام نخست، به وجود نص در تعیین امام اعتقادی ندارند و بر این باورند که از آن پس هر یک از اولاد امام حسن و امام حسین علیه السلام که دارای شرایط خاص و صلاحیت‌های لازم باشد و در راه خدا قیام نماید و مردم را به طاعت خداوند و امامت خود دعوت نماید، امام خواهد بود. آنان وجوب یک رهبر برای جامعه را در جهت برقراری نظم و نظامی پایدار برای زندگی بشری از مهم‌ترین مسائل می‌دانند؛ از همین‌رو امامت را واجب دانسته که مردم باید به آن قیام نمایند؛ به‌عنوان نمونه قاسم رسی (م ۲۴۶) امامت را از بزرگ‌ترین مسائل اصول دین دانسته و آن را واجب‌ترین فریضه قلمداد می‌نماید (قاسم بن ابراهیم، ۲۰۹/۲). شایان‌ذکر است در خصوص حدیث معرفت، مقالاتی نوشته شده است که تمام آن‌ها، این حدیث را از حیث سندی و دلالتی از دیدگاه امامیه و اهل سنت بررسی نموده‌اند؛ به‌عنوان نمونه مقاله «تحلیل و بررسی مرگ جاهلی و معرفت به امام زمان» نویسنده علی ربانی گلپایگانی که ایشان در این مقاله به

بررسی سندی و دلالتی روایت پرداخته و معنای جاهلیت را تبیین نموده است. یا مقاله «بررسی حدیث معرفت امام از دیدگاه فریقین اثر عبدالمجید زهادت»، نویسنده در این مقاله با مراجعه به متون اهل سنت، اعتبار و قابل قبول بودن این حدیث نزد اهل سنت را به اثبات رسانده است؛ اما با این وجود، تاکنون پژوهشی که دیدگاه فرقه زیدیه را نسبت به اعتبار و دلالت این حدیث بررسی نماید، به رشته تحریر در نیامده است؛ بنابراین در نوشتار حاضر سعی شده است تا این کاستی در پژوهش‌های موجود جبران گردد.

۲. زیدیه و اعتبار حدیث معرفت

با بررسی بسیاری از آثار زیدیه در این باره، می‌توان رویکرد نویسندگان این فرقه نسبت به این حدیث را به سه دسته تقسیم نمود: ۱. آثاری با توجه به موضوعشان باید به این حدیث می‌پرداختند، اما اشاره به این حدیث نکرده‌اند که تعداد محدودی از آثار زیدیه در این طیف قرار می‌گیرند. به‌عنوان نمونه حسین بن بدر الدین (م ۶۶۳ ق) در معروف‌ترین اثر خود با عنوان «ینایع النصیحة فی العقائد الصحیحة» که در راستای تبیین اعتقادات زیدیه، تنظیم شده است. با اینکه به مسائل امامت پرداخته است و از امامت به‌عنوان جایگزین نبوت یاد نموده است، اما در عین حال از پرداختن به حدیث معرفت مغفول مانده است. ۲. آثاری که در آن‌ها فقط این حدیث نقل شده است و بعضاً به تواتر آن اذعان شده است، بدون اینکه به شرح و تفسیر پردازند و دلالت و لوازم آن را مورد بررسی قرار دهند؛ به‌عنوان نمونه احمد بن محمد بن صلاح شرفی (م ۱۰۵۵ ق): در کتاب «عدة الأکیاس فی شرح معانی الأساس» در مورد اعتبار این حدیث می‌نویسد: «وقوله ﷺ من مات و لم یعرف إمامه مات میتة جاهلیة هذا الخبر متلقی بالقبول». (شرفی، ۱۰۹/۲). ۳. آثاری که علاوه بر نقل اعتبار حدیث، به شرح و تفسیر آن نیز پرداخته و دلالت‌های آن را مهم برشمرده‌اند؛ مثلاً عبدالله بن حمزه بن سلیمان معروف به المنصور بالله (م ۶۱۴ ق): در آثار خود، متعدد به این حدیث پرداخته و آن را در باب‌های گوناگون منعکس نموده و به شرح

و تفصیل آن پرداخته است. وی در باب اطاعت امام در کتاب «العقد الثمین فی احکام الائمه الهادین» بر این باور است که این حدیث دلالت دارد اگر امامی دعوت به بیعت نمود، اجابت او واجب است؛ همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را به بیعت خود دعوت نمود. (عبدالله بن حمزه، ۲۴۵). اعتبار حدیث معرفت نزد زیدیه از چند جهت قابل بحث و بررسی است؛ زیرا برخی از مؤلفان زیدیه این حدیث را با همان عبارات مشهور نزد امامیه نقل نموده و در باب ضرورت امامت به این حدیث استناد نموده‌اند و برخی دیگر عبارات‌ها و متون مختلف این حدیث را ذکر نموده و به آن استناد نموده‌اند. و دسته سوم این حدیث را مشهور و متواتر دانسته‌اند. به عنوان نمونه قاسم بن ابراهیم رسی در کتاب «مجموع کتب و رسائل القاسم بن ابراهیم الرسی» بارها به این حدیث استناد نموده و می‌نویسد: «میان تمامی فرقه‌ها بر این حدیث نبوی «من مات»، اتفاق نظر وجود دارد». (قاسم بن ابراهیم، ۱۳۵/۲). نمونه دیگر اینکه یحیی بن حسین بن قاسم بن ابراهیم معروف به الهادی الی الحق (م ۲۹۸): در آثار گوناگون خود بارها، این حدیث را منعکس نموده است و به شرح و تفصیل آن پرداخته است. در کتاب «مجموع رسائل» خود در باب وصایای پیامبر نسبت به اهل بیت آورده است که ایشان فرمودند: «من مات لا یعرف امامه مات میتة جاهلیة». (یحیی بن حسین، مجموع رسائل الإمام الهادی الی الحق، ۶۳). وی در کتاب «الأحكام فی الحلال و الحرام» نیز می‌نویسد: «باب القول فیما روی عن النبی انه قال: من مات لا یعرف امامه مات میتة الجاهلیة». (همو، الأحكام فی الحلال و الحرام، ۳۹۲/۲). و در کتاب «درر الأحادیث النبویة بالأسانید الی حیویة» که منتسب به ایشان است هم این روایت نقل شده است که پیامبر فرمودند: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة». (همو، درر الأحادیث النبویة بالأسانید الی حیویة، ۱۳۶). آنچه مهم است این است که این حدیث با عبارات مختلف در منابع زیدیه اعم از کتب اعتقادی، تفسیری و فقهی به صورت مکرر آمده است و ذکر یک حدیث با الفاظ مختلف در منابع مختلف و استناد به آن، نشان می‌دهد این حدیث نزد آنان معتبر بوده است؛ چنانکه تصریح نموده‌اند و اعتبار حدیث نزد

آنان را ثابت می‌کند. در ذیل به چند نمونه از عبارات مختلف و مشابه حدیث نزد زیدیه اشاره می‌شود.

۱. «من مات و لیس له امام مات میتة جاهلیة إذا کان عدلاً برا تقیا». (زید بن علی، ۲۴۳).
۲. «من مات لا إمام له مات میتة جاهلیة». (قاسم بن ابراهیم، ۵۶۲/۲).
۳. «من مات لا يعرف إمامه مات میتة جاهلیة». (یحیی بن حسین، ۶۳).
۴. «من مات لا يعرف امامه مات میتة الجاهلیة». (همو، ۳۹۲/۲).
۵. «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة». (احمد بن سلیمان، ۴۷۵).
۶. «من مات ولم يعرف إمامه مات میتة جاهلیة». (حمیدان بن یحیی، ۵۲).
۷. «من مات لیس بامام جماعه و لا لامام جماعه فی عنقه طاعه، فلیمت میتة جاهلیة». (عبدالله بن حمزه، ۲۴۵).
۸. «من مات و لیس علیه إمام جماعه فإن موته میتة جاهلیة». (شوکانی، ۹۳۶/۱).
۹. «من مات و لم يعرف إمامه مات میتة جاهلیة». (شرفی، ۱۰۹ / ۲).

ع. زیدیه و دلالت حدیث معرفت

زیدیه در خصوص دلالت حدیث معرفت بحث‌های مفصلی نموده‌اند که در این مقاله از آن به آثار و نتایج، یاد می‌شود. از دیدگاه آنان، یکی از روایات مهمی که ضرورت امامت را ثابت می‌کند، حدیث معرفت است که در تفسیر آن به نحوی که بافاصله‌های زمانی میان امامانشان سازگار باشد، تلاش‌های بسیاری کرده‌اند. آنان با پایبندی به این حدیث، شناخت امام را موجب رستگاری انسان دانسته و کسانی را که امام زمان خویش را نمی‌شناسند، گمراه قلمداد نموده‌اند و شناخت امام را جزء تفکیک‌ناپذیر نجات و رستگاری قرار داده‌اند. براساس باور زیدیه مشروط نمودن مرگ غیرجاهلانه به شناخت امام هر عصر، بر وجوب و ضرورت امامت دلالت دارد. آنان معنای جاهلیت در این روایت را مرگ جاهلی قبل از اسلام دانسته و بر این نکته تأکید می‌نمایند که این حدیث بر این

دلالت دارد که اگر انسان امام خود را نشناسد مرگ وی جاهلی خواهد بود. یحیی بن الحسین بن محمد بن هارون هارونی (م ۲۲۴ ق)، در تفسیر این حدیث می‌نویسد: «المراد أن الزمان متى كان فيه إمام حق فمن لم يعرفه لينصره ويطيعه، مات ميتة جاهلية؛ در هر زمان امام حقی وجود دارد که هرکس او را نشناسد و او را یاری نکرده و از او اطاعت ننماید، به مرگ جاهلیت مرده است». (یحیی بن الحسین، ۱۴۹). در ادامه به مهم‌ترین پیامدهای این حدیث از دیدگاه زیدیه اشاره می‌گردد.

۴-۱. ضرورت وجود امام در هر زمان

بر اساس این روایت، همواره باید حجتی در جامعه باشد که اطاعت و شناسایی او عین دین و شناختن او عین جاهلیت باشد؛ یعنی شناخت امام متوقف است بر وجود و حضور او در میان مردم تا او را ببینند و بشناسند و امور دین و دنیا را از او اخذ نمایند. براساس این روایت، انسان باید در زندگی خود معتقد باشد به امامی، مأوم باشد نسبت به امامی، تأسی نماید به او، معرفت پیدا نماید نسبت به او، حال از ضرورت شناخت امام زمان، به ضرورت وجود ایشان و حی بودن ایشان می‌رسیم؛ چرا که شناخت و معرفت امام، فرع بر وجود اوست و در سایه وجود او امکان‌پذیر خواهد بود و پذیرش ضرورت شناخت ایشان، عقلاً مستلزم پذیرش ضرورت وجود ایشان می‌باشد. به عبارت دیگر روایت از حیث زمان و مکان اطلاق دارد و دلالت دارد بر اینکه در تمام زمان‌ها، امام و حجت الهی بوده و خواهد بود و آشکار است که در چنین روایاتی قید «امام» آمده است، این قید دلالت دارد که در هر زمانی یک امام، وجود دارد نه بیشتر. یکی از امامان برجسته زیدیه، قاسم بن ابراهیم رسی (م ۲۴۶ ق) است. وی در کتاب «مجموع کتب و رسائل القاسم بن ابراهیم الرسی» به این پیامد اشاره نموده و این حدیث را تنها حدیثی می‌داند که بر ضرورت امامت دلالت دارد. ایشان در پاسخ به اینکه آیا زمین از حجت خالی می‌باشد یا نه؟ چنین می‌نویسد: «زمین خالی از حجت، نخواهد بود و حجت خدا کتاب و حقائق برهان اوست که حجت

خدا بر همه خلق اوست. باید در هر زمانی عالمی که از همه افضل و اعلم باشد، وجود داشته باشد؛ و اینکه روایت شده است «من مات لا إمام له مات میتة جاهلیة» تفسیرش آشکار است؛ چرا که خداوند شریعت خود را در هر زمانی در کتاب و سنت واجب نموده است که اقامه این احکام به دست امام خواهد بود و اگر امامی نباشد، بر مردم واجب است که او را طلب نمایند تا احکام را اجرا نماید و اگر بر سرزمین مسلمانان، امامان جور حاکم شدند، باید با آنها جهاد و مبارزه نمایند و پس از سرنگونی‌شان امام عادل جانشینش می‌شود؛ بنابراین مردم همیشه یکی از دو حال رادارند؛ یا همراه امامی‌اند که بر حق است و احکام خدا را اجرا می‌نماید و به او اقتدا می‌نمایند و یا در دولت ظالمان و گناهکاران‌اند که باید با او جهاد نموده که در این حالت نیز پشت سر امام خواهند بود؛ پس آنان همواره بین دو واجب‌اند: وجوب اطاعت از امام حق، اگر ظاهر و قائم باشد. یا وجوب جهاد با امام جور، اگر ظالم باشد». (قاسم بن ابراهیم، ۶۳۹/۲). عبدالله بن حمزه بن سلیمان معروف به المنصور بالله (م ۶۱۴ ق) در کتاب «مجموع رسائل» منتسب به خود در باب شرایط امامت، لزوم وجود امام در هر زمان را برآیند دلالتی این حدیث دانسته است؛ چرا که اقامه حدود توسط امام، صورت می‌گیرد و تنفیذ احکام الهی به دست ایشان می‌باشد. ایشان بر این باور است که امت اسلامی و زمین به اندازه یک چشم به هم زدن، نمی‌تواند بدون امام باشد؛ چرا که روایات از جمله روایت «من مات لیس بإمام جماعة و لا لإمام جماعة فی عنقه طاعة مات میتة جاهلیة» بر این مطلب دلالت دارد و احدی از علمای مذاهب در این حدیث اختلاف ندارد. (عبدالله بن حمزه، ۱۶۴/۱). یکی دیگر از اندیشمندان سرشناس زبیدی، یحیی بن حسین بن قاسم بن ابراهیم معروف به الهادی الی الحق (م ۲۹۸) می‌باشد. ایشان در کتاب «الأحكام فی الحلال و الحرام» ذیل باب «من مات لا یعرف امامه مات میتة الجاهلیة» در توضیح روایت می‌نویسد: «اگر در زمان انسان، امامی قیام‌کننده و با ورع و با تقوی و عالم و فرهیخته وجود داشته باشد و انسان او را نشناسد و یاری‌اش نکند و بر همین منوال بمیرد، همچون مردگان جاهلیت مرده است. ولی اگر امامی آشکار و شناخته

شده به نام و معرفی شده به وسیله قیام، وجود نداشته باشد پس امام، پیامبر و قرآن و امیرمؤمنان است و هر یک از فرزندان او که بر روش حضرت باشند و به همان صفات مزین باشند. اگر در آن عصر بر روی زمین امامی نباشد، شناخت آنچه ذکر شد، بر همه مردمان واجب است و باید بدانند که این مهم تنها در فرزندان پیامبر خواهد بود، نه دیگران و اینکه در هر عصری از میان آن‌ها حجتی خدایی ظهور خواهد کرد که امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید. پس اگر آن‌چه را که بازگو نمودیم، شخص بدانند و مسئله برای او بر همین منوال باشد تا اینکه از دنیا رود، چنین کسی از مردن جاهلی نجات یافته و بر ملت اسلام مرده است و هر کس بدان جاهل باشد و به آن معتقد نباشد، از مردن بر ملت اسلام خارج گشته و بر جاهلیت مرده است و این است معنا و تفسیر این حدیث: «یحیی بن حسین، الأحکام فی الحلال و الحرام، ۳۹۳/۲». عبدالله بن حمزه بن سلیمان معروف به المنصور بالله (م ۶۱۴ ق) در کتاب «مجموع رسائل» با استناد به این حدیث، ادعا می‌کند که فرق اسلامی بر وجود امام در عصری اجماع دارند. وی بر این باور است که امت اسلامی، لحظه‌ای بدون امام نمی‌تواند باشد چراکه روایات از جمله روایت «من مات لیس بإمام جماعة و لا لإمام جماعة فی عنقه طاعة مات میتة جاهلیة» بر این مطلب دلالت دارد و احدی از علمای مذاهب در این حدیث اختلاف ندارد. (عبدالله بن حمزه، ۱۶۴/۱). نمونه دیگر اینکه احمد بن یحیی الصعدی (م ۱۰۶۱) صاحب کتاب «الایضاح شرح المصباح الشهیر بشرح الثلاثین المسئلة» در باب وجوب امامت بعد از اثبات وجوب امامت با دلیل عقلی، برای دلیل نقلی از روایات، به این روایت تمسک نموده که پیامبر فرمودند: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة؛ انسان باید امام خود را بشناسد یا با اسم اگر امام حاضر است یا در زمان فتره با صفت امام را بشناسد» (احمد بن یحیی، ۳۰۰).

۴-۲. وجوب معرفت امام

پس از آنکه لزوم حجت در هر زمان و مکان مورد بحث و بررسی قرار گرفت و به لحاظ دلایل مطرح شده و براساس روایت من مات به اثبات رسید، به لحاظ منطقی این

سؤال مطرح می‌گردد که آیا شناخت حجت بر مردم نیز لازم و ضروری است یا خیر؟ بر پایه این روایت شناخت امام زمان واجب است؛ چرا که در صورت عدم شناخت انسان به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. در این روایت بیان نشده است که هر کسی امام نداشته باشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است؛ بلکه می‌فرماید هر کسی معرفت به امام نداشته باشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. شناخت امام و معرفت به حق و مقام آسمانی وی، به شناخت ظاهری و مقدماتی از قبیل آگاهی از نام، لقب، کنیه، تاریخ تولد، زمان شهادت محدود نیست؛ گرچه چنین شناختی، لازم و ضروری است ولی کافی نیست. آنچه در روایات، ادعیه، کلمات بزرگان تأکید فراوان شده است، شناخت امامت و جایگاه رفیع آن در معارف اسلامی است؛ یعنی تلاش برای شناخت منزلت و جایگاه امام در هستی به اینکه ایشان حجت خدا و جانشین بر حق پیامبر است و همچنین شناخت اهداف و آرمان‌های ایشان و اینکه انسان خود را ملتزم به اطاعت کامل و تسلیم مطلق در برابر او دانسته و این اطاعت را عین اطاعت پیامبر و خداوند قلمداد نماید. شاهد این مطلب مروری بر تاریخ است؛ تجربه تاریخی به‌روشنی بیانگر این است که در برهه‌های مهم تاریخ افرادی بوده‌اند که به‌واسطه عدم معرفت به امام، حیات و مماتشان جاهلانه بوده است. همه کسانی که به جنگ با امام حسین علیه السلام پرداختند، به خود امام و اصل و نسب ایشان (شناخت شناسنامه‌ای) معرفت داشتند، اما به جایگاه و مقام امام معرفت نداشتند؛ از این‌رو مماتشان به تبع حیات جاهلی، جاهلانه بود و با امام خود جنگیدند تا جایی که حتی به این مبارزه افتخار می‌نمودند. پس این نوع شناخت، از نوع شناخت شهودی و کامل شدن است؛ اگر انسان امام خود را بشناسد، اما در مقام عمل مانند آنان نباشد، ثمره‌ای نخواهد داشت؛ به‌مانند عالم بی‌عمل می‌شود که هیچ ثمره‌ای ندارد. به‌مانند کسی است که می‌داند عالم تحت تصرف ایشان است، می‌داند که اعمال انسان‌ها بر ایشان عرضه می‌شود، اما این دانستن‌ها نمی‌تواند او را نجات دهد؛ چرا که این دانستن‌ها از سنخ علم حصولی بوده و انتزاعی می‌باشد و امر انتزاعی نمی‌تواند او را از مرگ جاهلی نجات دهد. (جوادی آملی،

۳۱). معرفت به امام، از حیث نظر، تصدیق و ایمان به او و نیز از حیث عمل، التزام عملی به اوامر و نواهی و اطاعت از وی مقتضی کمال عقل نظری و کمال عقل عملی است. معرفت امام، در انسان‌ها انگیزه ایجاد نموده و آنان را وادار می‌نماید که در کسب معرفت امام بکوشند و با انجام تکلیف خود، آگاهانه از امام پیروی نموده و به امام نزدیک‌تر شوند. مراد از لزوم معرفت در این‌گونه روایات، معرفت بالفعل هست؛ چرا که چنین معرفتی معیار ایمان و کفر شناخته شده و کوتاهی در مورد آن، برابر با ضلالت و گمراهی شمرده شده است. اندیشمندان زبیدی یکی دیگر از پیامدهای حدیث معرفت را وجوب معرفت امام می‌دانند: به‌عنوان نمونه یحیی بن الحسین بن محمد بن هارون هارونی (م ۴۲۴ ق)، در تفسیر این حدیث می‌نویسد: «در هر زمان امام حقی وجود دارد که هر کس او را نشناسد و او را یاری نکرده و از او اطاعت ننماید، به مرگ جاهلیت مرده است». (یحیی بن حسین، ۱۴۹). نمونه دیگر اینکه امام قاسم بن محمد بن علی (م ۱۰۲۹) در خصوص دلالت حدیث فوق می‌نویسد: «معنای حدیث این است که باید از راه شهرت یا مراجعه به خبره، امامی را که هدایت‌گر و مورد اقتداست، شناخت و اگر ظاهر نبود، باید شناخت اجمالی به صاحب این صلاحیت داشت و منتظر ظهور او بود و برای اطاعت از او و یاری و خیرخواهی برای او آمادگی داشت. پس اگر مکلف خود بتواند با مراجعه به ادله چنین کند و گرنه باید از افراد صلاحیت‌دار از میان عترت پیامبر و شیعیانش سؤال نماید و اگر چنین نکند بر جاهلیت مرده است. (قاسم بن ابراهیم، ۲۶۸). نمونه دیگر اینکه احمد بن یحیی صنعانی (۸۴۰) در کتاب البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار می‌نویسد: «من مات دلالت دارد که باید امام را شناخت و از او پیروی کرد». (احمد بن یحیی، ۱/۱۱۰).

ع-۳. اصالت امامت

یکی از مسائلی که مذاهب کلامی به آن پرداخته‌اند این است که آیا بحث از امامت، از نظر معرفتی، از موضوعاتی است که به دانش کلام تعلق دارد یا به دانش فقه؟ به عبارت

دیگر، اعتقاد به امامت، اساساً از اصول دین است یا فروع آن؟ اگر از اصول عقاید است، آیا از اصول دین اسلام به شمار می‌آید یا از اصول مذهب می‌باشد؟ پاسخ به این مسئله به برداشت و تصویر انسان از جایگاه و مقام امامت، بستگی دارد. شهید مطهری در آثار خود به این نکته اشاره نموده و تصریح می‌نماید اختلاف اساسی شیعه و اهل سنت در مسئله امامت به علت برداشت متفاوت این دو فرقه از مفهوم امامت است. وی در بحث مراتب امامت می‌نویسد: «می‌دانیم که در میان ما شیعیان مسئله امامت اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد و در میان سایر فرق اسلامی آن قدر برای این مسئله اهمیت قائل نیستند. سرّ مطلب این است که مفهوم امامت در نزد شیعه با مفهوم امامت در نزد سایر فرق اسلامی متفاوت است... بالاخره ما در مسئله امامت اختلاف داریم؛ آن‌ها قائل به نوعی امامت‌اند و ما قائل به نوعی دیگر چطور شده است که شیعه امامت را جزء اصول دین می‌شمارد ولی اهل تسنن از فروع دین می‌شمارند؟ علتش همان است که عرض کردم: مفهوم امامت در شیعه با آنچه در اهل تسنن هست، متفاوت است» (مطهری، ۷۱۳/۴). اگر امامت یک منصب ویژه و خاص الهی با صفات قدسی نباشد و نصب امام بر عهده مکلفان باشد، از مباحث فروع دین خواهد بود؛ اما اگر منصب امامت، یک منصب الهی باشد و صاحب آن جایگاه، شخصی باشد دارای ویژگی‌های خاص نظیر عصمت و علم غیب، در این صورت امامت منصبی است همانند منصب نبوت که نصب آن بر عهده خداوند خواهد بود؛ از این رو جایگاه بحث امامت در علم کلام خواهد بود و از مسائل اصول دین به شمار می‌رود، نه فروع دین که مربوط به افعال مکلفین می‌باشد. برخی از زیدیه بر این باورند که حدیث فوق، افزون بر ضرورت معرفت امام، اصالت امامت را نیز ثابت می‌کند؛ به‌عنوان نمونه احمد بن محمد بن صلاح شرفی (م ۱۰۵۵) در کتاب «عدة الأکیاس فی شرح معانی الأساس». بعد از بیان ضرورت امامت و اصالت آن به این حدیث استناد می‌کند و می‌نویسد: «مسألة امامت، از بزرگ‌ترین و مؤکدترین مسائل اصول دین می‌باشد؛ چرا که اطاعت از خداوند را در پی دارد و شناخت چنین مسأله‌ای بر هر مکلفی واجب است؛ از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: من

مات و لم يعرف إمامه مات ميته جاهليّة». (شرفی، ۱۰۹/۲). وی در موضعی دیگر برای اصالت امامت و نفی فرع انگاری امامت به این حدیث استناد می‌نماید (همان، ۲۹۰/۲).

ع-ع. اطاعت و لزوم پیروی از امام

واژه اطاعت از کلمه «طاعت» به معنای انقیاد و گردن نهادن به امری و فرمان‌برداری است. (قزوینی رازی، ۴۳۱/۳). اگر کسی از روی رغبت و اعتقاد بدون چون‌وچرا از دیگری اطاعت نماید، گویند: آن شخص مطیع فلانی است. علامه مصطفوی بر این باور است که اطاعت با واژه «اتباع» و واژه «اجابت» تفاوت اساسی دارد؛ بدین گونه که اطاعت، فرمان‌بری از موجودی برتر است، درحالی‌که اتباع، مطلق پیروی با فرمان یا بدون فرمان است. اجابت نیز به معنای پذیرش درخواست موجود زیردست است. (مصطفوی، ۳۷۷/۱). از این رو اطاعت واقعی از امام، اطاعتی خواهد بود که با خضوع و فروتنی توأم باشد و برآمده از معرفت و محبت به امام باشد. مسئله اطاعت و لزوم پیروی از امام، یکی از مسائل مهم امامت به شمار می‌آید. اطاعت از امام عادل، مورد اتفاق و اجماع فرق اسلامی می‌باشد؛ اما اطاعت از امام جائز مورد اختلاف فرق اسلامی می‌باشد؛ فرق اهل سنت اطاعت از امام و حاکم ظالم را هم واجب شمرده و خروج بر او را حرام قلمداد می‌نمایند. ابن بطال قرطبی اطاعت از حاکم جائز را واجب شمرده و تصریح می‌نماید خروج بر وی حرام هست و دلیل این مطلب روایات می‌باشد. وی در این باره می‌نویسد: «هذه الاحادیث حجة فی ترک الخروج علی ائمة الجور و لزوم السمع و الطاعة لهم و الفقهاء مجمعون علی أن الامام المتغلب طاعته لازمه...» (قرطبی، ۸/۱۰). آنان در این باره به ادله اربعه؛ آیات، روایات، اجماع و عقل استناد می‌نمایند (رجراجی، ۵۷/۸). اشعری مؤسس مذهب کلامی اشاعره در کتاب «رسالة إلى أهل الثغر بباب الأبواب» در بخش «باب ذکر ما أجمع علیه السلف من الأصول» اجماعاتی را برمی‌شمرد که از دیدگاه سلف اتفاقی می‌باشد. وی چهل و پنجمین اجماع را اطاعت از حاکم برشمرده و خروج بر وی را به دلیل حفظ نظام حرام برشمرده و می‌نویسد: «چهل و پنجمین اجماع که علما بر آن اتفاق دارند؛

اطاعت از حاکم مسلمین و اطاعت از هر کسی که سرپرستی امری از امور مسلمین را برعهده گرفته است؛ خواه با رضایت مردم بوده یا زور و غلبه و خواه عادل باشد، یا جائز». (اشعری، ۱۶۸). مسئله اطاعت و تبعیت از امام معصوم، در اندیشه امامیه هم بدین نحو است که پیروی از امامان معصوم به دلیل برخورداری از مقام عصمت، واجب می‌باشد. این مسئله در اصطلاح کلامی افتراض طاعت نامیده شده است (کلینی، ۱/۱۸۵).^۱ و در متون امامیه عظمت مقام افتراض طاعت به گونه‌ای ترسیم شده است که هیچ جایگاه و منزلتی در روی زمین بالاتر از آن وجود ندارد. از دیدگاه آنان، امامت یک منصب الهی می‌باشد و اختیارات و مسئولیت‌هایی برای وی از سوی خداوند تنفیذ شده است و با توجه به اوصاف و شرایطی که برای امام تبیین شده است، اطاعت از وی نیز واجب و ضروری می‌باشد. پس هر کس امام را مقتدا قرار دهد و از او تخلف ننماید و از ارشادات و هدایت‌های او تخطی نکند، از دینش گمراه نشده و از مسیر هدایت منحرف نمی‌شود. نکته قابل توجه در مسئله اطاعت از امام در تفکر امامیه، این است که این اطاعت همانند مسئله معرفت به امام، به صورت مطلق واجب می‌باشد و اطاعت از امام در تمام اوقات و در همه حالات واجب هست و مردم در این امر معذور نبوده و هر شخصی باید در حد توانش در اطاعت از امام بکوشد. امام صادق علیه السلام در این باره فرمودند: «ما گروهی هستیم که خداوند متعال پیروی از ما را واجب نموده است و شما به کسانی اقتدا کردید که عذر مردم نسبت به جهالت آنان پذیرفته نمی‌باشد».^۲ (همان، ۱/۱۸۶). در روایتی دیگر امام باقر علیه السلام طاعت امام را این گونه ترسیم می‌نمایند که: «قله و کلید هر کار و راه ورود در هر چیزی و خشنودی خداوند متعال، طاعت امام است با معرفت».^۳ (همان، ۱/۱۸۷). چرا کلید خشنودی خداوند در اطاعت امام نهفته است؟ به این دلیل که دین خدا با امام تفسیر می‌شود؛ بدون امام کسی به

۱. در روایات به صورت مکرر از امام، به عنوان مفترض الطاعه یاد شده است. مرحوم کلینی در کتاب «الکافی» در باب «فَرَضُ طَاعَةِ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام» هفده روایت نقل می‌نماید که امام مفترض الطاعه می‌باشد.

۲. «عن معلى بن محمد، عن الحسين بن علي قال: حدثنا حماد بن عثمان عن بشير العطار قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: نحن قوم فرض الله طاعتنا و أنتم تأتمون بمن لا يعذر الناس بجهالته».

۳. «ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ...».

باطن عبادات الهی راه پیدا نمی‌کند. ملاصالح مازندرانی در شرح این روایت طاعت امام را به تصدیق به امامت امام و تسلیم در برابر ولایت ایشان و اقرار به اینکه امام، بر جمیع مخلوقات برتری دارد، معنا نموده است. ایشان در وجه نام‌گذاری اطاعت، به «قله» چنین می‌نویسد: «اطاعت از امام بدین جهت قله شمرده شده است که چون بزرگ‌ترین رکن، والاترین و شریف‌ترین مسئله، نسبت به سایر ارکان ایمان است. کلید بودن اطاعت امام در این است که قفل‌های درب‌های عدالت، احسان، احکام نبوی و اسرار الهی را باز می‌نماید. برای هیچ‌کس جایز نیست وارد دین شود، مگر اینکه از وادی ولایت امام وارد شود؛ از همین جهت است که تقرب به امام، مستلزم قرب به خداوند متعال است». (ملاصالح مازندرانی، ۱۸۰/۵). در مقابل اطاعت از امام معصوم، اطاعت از حاکم جائز است که همکاری با او و پذیرش ولایت ایشان بنا بر اصل اولی در فقه امامیه، حرام بر شمرده شده است و به دلیل اربعه؛ عقل، اجماع، آیات و روایات، نافرمانی از حاکم جائز در صورت امکان، تأکید شده است. (نجفی، ۴۷/۲۳)؛ اما فقهای امامیه مواردی را هم مانند نهفته بودن مصلحت مهم در همکاری نمودن حاکم جائز، از اصل یادشده استثنا نموده و حکم به جواز همکاری با ایشان داده‌اند. (انصاری، ۲۱۹/۱). مهم‌ترین آیه در محکومیت همکاری با حاکم جائز آیه «وَلَا تَرْكُونَا إِلَى الْاِذْنِ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» می‌باشد (هود، ۱۱۳). در این آیه از کمک کردن به ستمکاران یا اظهار رضایت به اعمال آنان یا همراهی و تمایل و دوستی با آنان نهی شده است. آیا بیعت نمودن با حاکم جائز و پیروی نمودن از وی، نوعی کمک و تقویت او و رضایت به اعمال وی محسوب نمی‌شود؟ به عبارت دیگر آیا بیعت نمودن با چنین حاکمی، تأیید و پشتیبانی از او نخواهد بود؟ آیه کمک نکردن، تأیید نکردن، تمایل نداشتن و عدم دوستی با ظالمان را مطرح می‌نماید یعنی عنوان «اعانه بر ظلم» آشکار است که وقتی از کم‌ترین تمایل به ظالمان، نهی می‌نماید، به طریق اولویت برداشت می‌شود که انسان نباید با ظالمین بیعت نموده و از او پیروی نموده و وفادار به او باشد. (اردبیلی، ۶۴/۸). امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید: «منظور حکایت انسانی است که نزد حاکم ستمگر رود و آرزو داشته باشد که او همین مقدار زنده بماند که دستش را در جیب

خود برد و مقداری پول به وی بدهد، به ستمگر متمایل شده است و آتش را به جان خریده است.»^۱ (کلینی، ۱۰۸/۵). حال وضعیت فردی که خودش آن ظالم را پیروی نموده و با او بیعت نماید و او را امام و پیشوای خود قرار دهد، چگونه خواهد بود؟ اگر بخواهیم این استدلال را در قالب صورت منطقی بیان کنیم می‌توان چنین بیان نمود که: ۱. پیروی از حاکم جائز، اعانه بر ظالم است ۲. اعانه بر ظالم حرام است. پس: پیروی از حاکم جائز، حرام است. در باور زیدیه هم پیروی از امام جائز حرام برشمرده شده و حتی جهاد با چنین امامی واجب است. (احمد بن سلیمان، ۴۷۵). آنان در مسئله شروط امامت، یکی از شروط مهم را عدالت و تقوی برشمرده‌اند؛ و بر این باورند که یکی از صفاتی که امام را از شایستگی مقام امامت برکنار می‌نماید، صفت فسق و ظلم است؛ کسی که برخلاف احکام الهی حکم نماید، شایسته مقام امامت نیست. تبعیت از چنین فردی بر امت اسلامی واجب نخواهد بود، یاری‌رساندن وی حلال نخواهد بود و قیام با وی حرام شمرده می‌شود. در واقع چنین فردی با ارتکاب ظلم و جور، ردای خلافت و امامت را از خود خلع می‌نماید. الهادی الی الحق، در باب «حکم الفاسق من آل الرسول» می‌نویسد: «هرکس در جایگاه امامت قرار گیرد و صفات مثبت امامت را واجد نباشد و یا از صفات سلبی امام، برخوردار باشد؛ تبعیت او واجب نیست، یاری‌نمودن و قیام با وی حرام خواهد بود و همراهان او از معذبان در روز جزاء خواهند بود.»^۲ (یحیی بن الحسین، ۵۱۳/۱۴۲۱).

با توجه به مقدمات یادشده می‌توان گفت که یکی از نتایج به‌دست آمده از حدیث معرفت، اطاعت و تبعیت از امام است. پس از وجوب معرفت امام، مهم‌ترین وظیفه انسان نسبت به امام زمان خود، اطاعت مطلقه از وی می‌باشد. در واقع انسان پس از شناخت امام زمان خود، باید این شناخت و اعتقاد را عملی کرد و تبلور حقیقی آن در اطاعت محض از آن ایشان می‌باشد. در واقع اگر معرفت واقعی به امام زمان در اندیشه شخص نفوذ کرده

۱. «هُوَ الرَّجُلُ يَأْتِي السُّلْطَانَ فَيُجِبُ بَقَاءَهُ إِلَى أَنْ يُدْخَلَ يَدَهُ إِلَى كَيْسِهِ فَيُعْطِيَهُ».

۲. «فليس يجب على الأمة طاعته ولا يجب عليهم موالاته ولا يحل لهم معاونته ولا يجوز لهم نصرته، بل يحرم عليهم القيام معه و يكونون عند الله مذمومين و لعذابه مستوجبين».

باشد، نمود آن به صورت اطاعت از ایشان جلوه گر می شود؛ همسو نمودن رفتارها، نیت ها و جهت گیری ها طبق خواست امام معصوم از مهم ترین مظاهر اطاعت از امام می باشد. بدیهی است که اگر کسی در مرحله شناخت امام، در حد امکان، معرفت پیدا نمود، در مرحله اطاعت از امام، تردید نخواهد داشت؛ حال آنکه اگر کسی در آن مرحله به تردید و یا نقصان معرفتی دچار گردید، هرگز در مرحله اطاعت، پیرو واقعی نخواهد بود. عبدالله بن حمزه بن سلیمان معروف به المنصور بالله (م ۶۱۴ ق): در باب اطاعت امام در کتاب «العقد الثمین فی احکام الائمه الهادین» این روایت را این گونه نقل می نماید که پیامبر فرمودند: «من مات لیس بامام جماعه و لا لإمام جماعه فی عنقه طاعه، فلیمت میتة جاهلیة». در ادامه می افزاید این حدیث دلالت دارد اگر امامی دعوت به بیعت نمود، اجابت او واجب است همان گونه که امیر المومنین مردم را به بیعت خود دعوت نمود. (عبدالله بن حمزه، ۲۴۵). محمد بن یحیی بن حسین الحوثی (م ۱۴۴۰): ایشان در کتاب «المختار من صحیح الاحادیث و الآثار من کتب الائمه الاطهار و محبهم الأبرار»، در باب «الامام الذی تجب طاعته و نصرته» این حدیث را چنین نقل می نماید: «من مات و لیس له امام مات میتة جاهلیة اذا کان الامام عدلاً برا تقیاً». (حوثی، ۵۹۷). نمونه دیگر اینکه عبدالله بن حمزه بن سلیمان معروف به المنصور بالله (م ۶۱۴ ق): در باب اطاعت امام در کتاب «العقد الثمین فی احکام الائمه الهادین» این روایت را اینگونه نقل می نماید که پیامبر فرمودند: «من مات لیس بامام جماعه و لا لامام جماعه فی عنقه طاعه، فلیمت میتة جاهلیة» در ادامه می افزاید این حدیث دلالت دارد اگر امامی دعوت به بیعت نمود، اجابت او واجب است همان گونه که امیر المومنین مردم را به بیعت خود دعوت نمود. (عبدالله بن حمزه، ۲۴۵).

نتایج مقاله

۱. در این پژوهش به بررسی اعتبار و دلالت حدیث معرفت امام از دیدگاه زیدیه، پرداخته شد. در منابع این مذهب نسبت به این حدیث سه رویکرد عمده وجود داشت:

الف) آثاری با توجه به موضوعشان باید به این حدیث می‌پرداختند، اما اشاره به این حدیث نکرده‌اند. ب) آثاری که در آن‌ها فقط این حدیث نقل شده است و بعضاً به تواتر آن اذعان شده است، بدون اینکه به شرح و تفسیر پرداخته شود. ج) آثاری که علاوه بر نقل اعتبار حدیث، به شرح و تفسیر آن نیز پرداخته و دلالت‌های آن را مهم برشمرده‌اند.

۲. با بررسی آثار رویکرد دوم و سوم، مشخص شد که اندیشمندان زیدی مذهب، در آثار خود، متعدد به معتبر بودن این حدیث، تصریح نموده‌اند و آن را با الفاظ مختلف آن در باب‌های گوناگون منعکس نموده و به شرح و تفصیل آن پرداخته‌اند.

۳. دیدگاه آنان در خصوص دلالت این حدیث، نکاتی مهم را فراروی مخاطب قرار می‌دهد که از آن به پیامدهای این حدیث تعبیر نمودیم که عبارت‌اند از: الف) ضرورت وجود امام: همیشه باید حجتی باشد که اطاعت و شناسایی او عین دین و شناختن او عین جاهلیت باشد. ب) ضرورت شناخت امام: چرا که در صورت عدم شناخت، انسان به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. ج) اصالت امامت: وقتی معرفت امام واجب است به گونه‌ای که تخلف از آن مستلزم، مرگ جاهلی است و عذری از متخلف پذیرفته نمی‌شود، لازمه‌اش این است که امامت از اصول دین است نه از فروع دین. د) وجوب اطاعت و تبعیت از امام: انسان بعد از شناخت امام زمان خود، باید این شناخت و اعتقاد را عملی نماید و تبلور حقیقی این معرفت در اطاعت محض از ایشان می‌باشد.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت، ۱۳۷۶ه.ق.
۳. احمد بن سلیمان، حقائق المعرفة فی علم الکلام، مؤسسه الإمام زید بن علی، صنعاء، ۱۴۲۴ه.ق.
۴. اردبیلی، احمد، مجمع الفایده و البرهان فی شرح ارشاد الازدهان، تحقیق: شیخ مجتبی عراقی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، بی تا.
۵. اشعری، ابوالحسن، رساله إلى أهل الثغر بباب الأبواب، الجامعة الاسلامیه، مدینه منوره، ۱۴۱۳ه.ق.
۶. انصاری، شیخ مرتضی، مکاسب، منشورات دارالذخائر، قم، ۱۴۱۱ه.ق.
۷. بحرانی، ابن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، مکتبه آیه الله المرعشی العامه، قم، ۱۴۰۶ه.ق.
۸. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد فی علم الکلام، نشر الشریف الرضی، چاپ اول، قم، ۱۴۰۹ه.ق.
۹. جوادی آملی، عبدالله، امام مهدی علیه السلام موجود موعود، تحقیق: سیدمحمدحسن مخیر، مرکز نشر اِسرائ، چاپ اول، قم، ۱۳۸۷ه.ش.
۱۰. حسینی یمانی، احمد بن یحیی، المنیه و الأمل فی شرح الملل و النحل، مؤسسه الكتاب الثقافیه، صنعاء، ۱۹۸۸م.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، دارالقلم، بیروت، ۱۴۱۶ه.ق.
۱۲. رسی، قاسم بن ابراهیم، مجموع کتب و رسائل القاسم بن ابراهیم رسی، دار الحکمة الیمانیة، صنعاء، ۱۴۲۲ه.ق.
۱۳. همو، مجموع رسائل الإمام الهادی إلى الحق، مؤسسه الإمام زید بن علی، صنعاء، ۱۴۲۱ه.ق.
۱۴. شرفی، احمد بن محمد، شرح الاساس الكبير، دار الحکمة الیمانیة، صنعاء، ۱۴۱۱ه.ق.
۱۵. همو، عدة الأکیاس فی شرح معانی الأساس، دار الحکمة الیمانیة، چاپ اول، صنعاء، ۱۴۱۵ه.ق.
۱۶. شوکانی، محمد بن علی، نیل الاوطار، تحقیق: عصام الدین الصبابطی، دارالحديث، چاپ اول، مصر، ۱۴۱۳ه.ق.
۱۷. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۳۶۴ه.ش.
۱۸. صبحی، احمد محمود، الامام المجتهد یحیی بن حمزة و آرائه الکلامیه، العصر الحديث، قاهره، ۱۴۱۰ه.ق.
۱۹. صعدي، احمد بن یحیی، الايضاح - شرح المصباح الشهير بشرح الثلاثين المسأله، تصحيح: حسن بن یحیی الیوسفی، دارالحکمة الیمانیة، الطبعة الاولى، صنعاء، ۱۴۲۰ه.ق.
۲۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، مؤسسه الأعلمی للطبوعات، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۴۰۸ه.ق.
۲۱. فرمانیان، مهدی، موسوی نژاد، سید علی، تاریخ و عقائد زیدیه، نشر ادیان، چاپ دوم، قم، تابستان ۱۳۸۹ه.ش.
۲۲. قاسم بن ابراهیم، یحیی بن حسین، الأحكام فی الحلال و الحرام، تحقیق: مرتضی بن زید المَحَطُورِی الحسنی، مکتبه بدر، الطبعة الثانيه، صنعاء، ۱۴۳۵ه.ق.
۲۳. همو، دررالأحاديث النبوية بالأسانيد الیحيويته، تحقیق: عبدالله بن حمود العزی، مؤسسه الامام زید بن علی الثقافیه، الطبعة الاولى، صنعاء، ۱۴۲۲ه.ق.
۲۴. همو، مجموع کتب و رسائل، تحقیق: محمدقاسم محمد المتوکل، مؤسسه الامام زید بن علی الثقافیه، صنعاء، الطبعة الاولى، ۱۴۲۴ه.ق.
۲۵. قزوینی رازی، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۹ه.ق.
۲۶. مازندرانی، ملاصالح، شرح أصول الکافی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۲۰۰۸م.
۲۷. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۹۰ه.ش.
۲۸. مفید، محمد بن محمد، الفصول المختارة، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، چاپ اول، قم، ۱۴۱۳ه.ق.
۲۹. منصور بالله، قاسم بن محمد، الاساس لعقائد الاکیاس فی معرفة رب العالمین و عدله فی المخلوقین و ما يتصل بذلك من اصول الدین، مکتبه اهل البيت علیهم السلام، صعده، ۱۴۲۱ه.ق.

۳۰. منصور بالله، عبدالله بن حمزه، الشافی، مکتبه اهل البيت علیهم السلام، الطبعة الاولى، صعده، ۱۴۲۹ه.ق.
۳۱. همو، العقد الثمین فی احکام الائمه الهادین، تحقیق: عبدالسلام بن عباس الوجیه، مؤسسه الامام زید بن علی الثقافیه، الطبعة الاولى، صنعاء، ۱۴۲۱ه.ق.
۳۲. مهدی لدین الله، احمد بن یحیی، البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار، مؤسسه الرساله، بیروت، بی تا.
۳۳. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۲ه.ق.
۳۴. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعہ، دارالأضواء، بیروت، ۱۴۰۴ه.ق.
۳۵. نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، تحقیق: محمدفؤاد عبدالباقی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۵ه.ق.
۳۶. هارونی، یحیی بن الحسین، الدعاه فی الامامه، تحقیق: ابراهیم یحیی عبدالله الدرسی، انتشارات المنصور بالله، الطبعة الاولى، صعده، ۱۴۳۹ه.ق.
۳۷. همو، مجموع رسائل الإمام الهادی إلى الحق، مؤسسه الإمام زید بن علی، صنعاء، ۱۴۲۱ه.ق.

